

نهضت آزادي خواهي افغان

نهضت هاي ملي در دوره مغول هند:

شاهنشاهي افغان در هند به آمدن بابر تسلط اولادش روي بزوال نهاد، و نخست سلطنت لوديان در هند سقوط کرد، و بعد از آن سلطنت سوريان بعروج رسيد، ولي با فتوحات همایون وغيره از بين رفت اما از بد و تأسيس شاهنشاهي مغول هند تا اواخر آن که ستاره درخشان شاهنشاهي سدوزيبي بجلوس اعليحضرت احمد شاه بابا از افق قندهار مي تايبید، در مدت (۲۵۰) سال روح ملي افغان نمرد، و راد مردان افغان سلطنت مغولي را يك قوه قاهره اجنبي پنداشتند، و بارها اندر مقابل قواي مدهش مغول چه در کوهسار افغان و چه در صفحات هند قيام هاي مردانه نمودند، و اين نهضت هاي ملي بغرض حفظ آزادي، باوجود قوت و شوکت شاهنشاهان مغول دوام کرد، و خونخوار ترين بازو هاي مغول نتوانست، روح ملي افغان را بکشد.

اقدامات و نهضت ها و جنبش هاي ملي رجال دلاور افغان در دوره مغول، جزو مهم تاريخ ملي و نظامي و سياسي ماست، و هرچند مؤرخان اين دوره، آنرا بصورت مستقل ننگاشته اند، و اغلب آنها بسبب بستگي با دربار مغول، حرکات ملي رجال استقلال طلب افغان را بصورت بدهم نوشته اند، ولي در خلال اوراق تاريخ بابسي از وقایع مهمه بر ميخوريم که در تاريخ ملي ما بايد فراموش نشود، و رجاليکه در حرکات و نهضت هاي ملي دست داشته اند، و مدتها مرز و بوم خود را از سلطه بيگانگان مقتدر آزاد نگهداشته، و يا بعشق استقلال خواهي در گذشته اند، احياي نام شان جزو فرايض ملي ماست، بنا بران اندرين مقالتي سعي بعمل مي آيد، که راجع به تاريخ يك خانواده معروف مجاهدان آزادي شرحي نوشته شود، و آنچه در خلال اوراق تاريخ بدست مي آيد، یکجا فراهم گردد، تا مساعي و قرباني هاي اين دودمان مجاهد از ياد تاريخ نرود.

روشانيان:

يکي از حرکات بسيار مهم ملي که در عصر بابر بوقوع آمد نهضت فرقه روشناني افغاني است، که هم از نقطه نظر تاريخ نظامي و سياسي مهم است و هم از ناحیه تطور فکر قيمت بسزايي دارد. طوريکه پيشتر گفته شد، شاهنشاهي چندين قرن افغاني در هند بفتوحات بابر و احفادش سقوط کرد، ملت افغان که به تقاضاي فطرت بلند و جذبات ارجمند خویش سالها بادار و حکمران و موجد مدنيت و تهذيب بود، نتوانست يوغ غلامي را برگردن نهد، بنا بران از هر طرف برخاسته، و براي حفظ شوئن ملي

شمشیر برکشید، و دربین این دسته آزادی طلبان کسانی نیز بودند که از ناحیه تحریک روحی و دینی، جذبات استقلال طلبانه ملت را برانگیختند.

فلسفه حرکات روشانیان :

چنانچه معلوم است بعد از تسلط مغول بر ملل آسیا دوره نوي آمد که وقایع ناگوار و اوضاع نا هنجار عصر، روح زنده و بیدار مردم را فشرده و يك نوع میل و خواهش معنوي بطرف انزوا و جنبه منفي حیات پیدا گردید، این حرکت در تمام عالم اسلام دیده شد و مخصوصاً سرزمین ایران و هند محل پرورش این گونه تفکر گردید، درینجا فلسفه مفصل پیدایش این حرکت و مبادی آن و منابعی که ازان آب خورده مورد بحث مانیت، فقط همین قدر بایستی گفت: که در عصر بابر از یکطرف صفویان ایران این فکر را پرورش دادند، و ارباب تصوف و صوفیان اعضاي رسمي دربار اکثر شاهان صفوي بود، در هند هم این گونه تفکر پرورش خوبی یافت، و مردم به آن میل زیادی پیدا کردند.

در صفحات کوهسار پشتونخوا، که محل پرورش قبایل سلحشور و جنگجوست، نیز از طرف برخی از مبلغان افکار تصوف بمیان آمد، و ذهن عامه را تحت تأثیر گرفت، چنانچه سید علی قندوزی (مشهور به پیر بابا) در اراضی سوات و باجور تمام کوهسار پشتونخوا نفوذ و قدرت تام یافت، و این شخص که تبعه زیادی داشت در سال (۹۹۱ هـ) درگذشت.^۱

چون اینگونه تفکر و ذهنیت تصوف مدار امور گشت، مفکران پشتون بفکر افتادند که بایستی ازین راه قوم را جمع کرده و بمقاصد بزرگ ملی استعمال کنند، و تحت رایت حرکت دینی، آنها را برخلاف حکومت اجنبی بجنگانند.^۲

همان بود که باین فکر و عقیده یکی از نوابغ فکر و ادب و حرب پشتون بمیان آمد و مؤسس نهضت مهم و مسلک روشانیان در کوهسار افغانستان گردید.

این شخص (بایزید) بن عبدالله نامداشت که طرفداران وی را (پیر روشن) و مخالفین پیر تاریک گفته اند، پدرش اصلاً قندهاری، و قوماً اورمؤ بود، که بعداً در کانی کرم سکونت گزیده، بود.^۳ بایزید بهری از علم داشت و از ملا سلیمان کالنجری و ملا پاینده تحصیل علوم کرد و از یکی از خویشاوندان خود خواجه اسماعیل استفادت روحانی نمود، و در سفرهای هند و تورکستان و سمرقند، در فلسفه مذاهب مطالعاتی کرد، و شخص فیلسوف و عالمی بار آمد و مسلک نوي را که دران افکار متصوفان افراطی دخیل است، تبلیغ کرد.

محسن فانی کشمیری که از (۱۰۲۰ تا ۱۰۸۱ هـ) حیات داشت^۴ در کتاب خود دبستان مذاهب شرح مستوفایی راجع به پیر روشن نگار داده، وی از کتاب حالنامه که بقلم خود روشن است اقتباس کرده و گوید: که خلف شیخ عبدالله است و بشیخ سراج الدین به هفت پشت میرسد، که در اواخر حکومت لودی افغان، در شهر

جلندر پنجاب بسال (۹۳۲هـ) متولد گشت، و مادرش بنین^۵ بنت محمد امین نامداشت و او را اتصانیف بسیار است از عربی و پارسی و افغانی، مقصود المؤمنین بعربی است، و کتابی دارد خیرالبیان نام، و آن به چهار زبان گفته. و حالنامه کتابی دارد که در آنجا احوال خود را باز گذارده...
نامه نگار از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان شنیده که گفت: میان روشن در (۹۴۹هـ) قوی شد و مذهب او روایی یافت، و قبر بایزید در بته پور است از کوهستان افغانان^۶ ولی اخوند درویزه آنرا در اشغور می پندارد.

بایزید شاعر و ادیب و فیلسوف و سپاهی بود، که نبض ملی پشتون را می شناخت، وی بادیب پشتو خدمت جاویدی کرد، و سبک مشهوریکه بنام وی یاد می شود، در زبان پشتو آفرید، و کتاب مشهور خود خیرالبیان را بچهار زبان نوشت، و برای زبان پشتو رسم الخطی را وضع کرد.^۷
بایزید دارای افکار پخته فلسفی بود، و در عالم تصوف دست قوی داشت، و بقول صمصام الدوله کتاب خیرالبیان وی نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف بر اثبات وحدت وجود^۸
چون درینجا شرح مآثر فلسفی و مذهبی و مسلکی وی مورد بحث ما نیست، بهمین قدر معرفی کوتاه وی کفایت رفت، حالاً میرویم باعمال و کارنامه های حربی و ملی وی و احفادش.

بدانکه بایزید اساس مسلک خود را بر اصول اجتماعی و سیاسی بنا نهاده، و پیروانش از خود خزینه داشتند، و از اموالیکه گردمی آمد، خمس آنرا در بیت المال نهادی، چون حاجت شدی بر اهل استحقاق قسمت کردی، و پیش از خروج خود، در کابل نزد میرزا محمد حکیم (فرزند همایون) رفت و در آنجا مسلک خود را تبلیغ کرد، و با دانشمندان مناظره نمود، و میرزا حکیم وی را باعزاز زیاد مرخص داشت.^۹
بایزید راد مرد سیاسی و دانشوری بود، بعد از آنکه از راه روحانیت، اغلب قبایل کوهسار پشتون را بخود جلب کرد و پیرو ساخت، برخلاف تسلط ظالمانه مغول علناً اعلان نهضت ملی را نمود، و به پیروان خود تلقین فرمود، که از مغلان دوری و اجتناب جویند، بلکه آمیزش با آنها را مورد سرزنش قرار داد، درین مورد فانی کشمیری قصه شگفت انگیزی را مینویسد، تا که بتوانیم از آن شدت مخالفت پیر روشن را با استعمار طلبان مغول قیاس کنیم.

بعد از آنکه عبدالقادر نام کواسه بایزید، به قرای شاه جهان تسلیم گردید، درین حالت نویسند:
" نامه نگار از سلطان ذولقدر که اکنون مخاطب به ذوالفقار خانست شنید که گفت: چون بفرمان سعید خان بخواندن عبدالقادر رستم، اقسام اطعمه و اشربه بهر او می آوردم، تا بدان فریفته شود، روزی یکی از افغانان پیر، بعد از چشیدن حلوا برخاست و گفت: ای عبدالقادر! از زمان نیای بزرگوار تو تا این زمان قدم مغول اینجا نرسیده است، این مردیکه آمده میخواهد ترا بجامه سرخ و زرد، و اطعمه چرب و شیرین که رغبت بدان، دین اصحاب بطن، و نفرت از آن آئین در ویشان است بفریبد، سلاح درین است که او را

بکشیم تا دیگری از هراس بدینجا نیاید، اما عبدالقادر و مادرش بی بی علائی که دختر میان جلال الدین است راضی نشدند. روزیکه عبدالقادر داخل اردوی سعیدخان میشد، از آواز نقره و کرنای، اسپ او می ترسید. اسپ بجای آرد و شعانه، خمار این مستی خواهید کشید، عبدالقادر پرسید: میان چه فرموده است؟ افغان گفت: "از مغولان دوری و اجتناب" (۱)

و همچنان محمد حیات مؤرخ تصریح میکند: که بایزید به پیروان خود علناً می گفت: که مغولان ظالمند و با ماستم میکنند بی نهایت، بنا بران لازم است، که افغانان ربقه اطاعت مول را از گردن کشند، و خود را آزاد سازند (۲)

باین طور بایزید در مقابل استعمار طلبان مغول، روح مخالفت و نفرت شدیدی را در پیکر قبایل افغانی دید، و اساس حکومت ملی را در کوهسار پشتونخوا نهاد: که از طرف احفادش بجنگ های مردانه و مقاومت شدیدی، اصول مذکور نگهداری گردید، و افراد این دودمان در کوهسار خود، مقام فرمانروایی و حکمداری را داشتند، چنانچه یک نفر نویسنده معاصر و مخالف وی اخوند درویزه درین باره چنین نوشت: "شیخ عمر خود را پادشاه افغانان تصور کرده حتی که مردم یوسفزی انقیاد بعضی اوامر دنیوی او را نموده، و بدادن عشر و خراج راضی شده، (۳)

بایزید تنها نمی خواست که کوهسار خود را از تسلط شاهان اجنبی برهاند، بلکه اراده داشت که برهند نیز تصرف جوید، و در آنجا پس داستان شاهی افغانی را زنده سازد، وی دل گرمی داشت، و همواره برای استرداد عظمت کهن افغانی میکوشید، درویزه مورخ معاصر و مخالفش، آن مرام بلند و سیاسی بایزید را در مخزن پشتو چنین می نویسد: "لسکری به کؤم بنیاد، هندوستان به ونسم، آوازه بی کوله که، هر چی آس لری راخی، د اکبر پادشاه توله خزانه حُما دی".^{۱۰}

یعنی: لشکر را فراهم می سازم تا هندوستان را مسخر کنم، هر کس که اسپ دارد بیاید: ثروت خزانه اکبر پادشاه تماماً از ماست.

علاوه بران آمال ملی جلال الدین پسر بایزید را اخوند درویزه در جای دیگر چنین نوشته که وی میگفت: "پادشاه د پښتانه یم، پښتانه را پسیې ځي، زه به ماته د اکبر دروازه کوم..."^{۱۱}

یعنی: پادشاه و پیشوای افغانم و افغانان مرا مقتدا قرار داده اند: و عنقریب درب در بار اکبر را خوا هم شکست.

تشکیلات اداری و اخذ محصولات و بودن خزاین در عصر اولاد بایزید و ضرب سکه^{۱۲} میرساند که این فرقه همواره در بین کوهسار پشتونخوا بحیث پادشاه و حکمدار زندگانی داشتند، و بستان مذاهب گوید: احداد مردی بود عادل و ضابط... وحق مردم را بمر دم رسانیدی، و خمس اموال، که از جهاد بهم رسیدی در بیت المال داشتی و آنرا نیز به غازیان رسانیدی...^{۱۳}

از روایات مؤرخان معاصر که در بالا گذشته بخوبی آشکا را می شود. که بایزید میخو است اساس سلطنت را در بین قبایل افغانی قایم کند، و کانون دیرین مدنیت و عظمت افغانی را در هند بازگرم سازد، و باین مقصد مهم دست بقبضه شمشیر یازید، و با قوای مغول اعلان جهاد داد، و تمام افراد این دودمان درین مقصد بزرگ خود را قربانی کردند، و سرمشق جاویدی را به آیندگان گذاشتند.

بایزید در هر طرف کوهسار پشتونخوا، پیروان خود را به جهاد و تبلیغ گماشت، که ازان جمله ملا پاینده و امته خان اکوزی: و سه برادر ادیب و مؤلف و شاعر (ارزانی، ملا عمر، ملا علی محمد مخلص) و ملا دولت مهمندزی و غیره خیلی مشهورند و بدون اولاد و احفاد وی، بسی از مؤلفان و شعرای پشتو مسلک وی را تقویه و تبلیغ کرده اند، که ازان جمله دولت لونگ (صاحب دیوان) و انصاری (صاحب دیوان) مشهور تر اند.

بایزید در اوایل به پشاور و اشغرف رفت و در انجا ملا دولت خان مهمندزی که در ان صفحات شهرت داشت به وی گروید، و در موضع کله ایگر سکونت گزید، و دایره تبلیغ خود را تا کابل پهنا داد، و برخلاف حکومت مغول اعلان کرد، صوبدار مغولی کابل و جلال آباد چون تحریکات وی را دید، با قوای زیاد بر اشغرف تاخت، و در نتیجه کشتش و کوشش زیاد بایزید را گرفت و بکابل برد، ولی بعد از حبس کوتاهی موفق گردید که خود را برهاند، و به ننگرهار آمد، و در بین قبایل حرکات خود را ادامه داد، و ازینجا بایزید بکوه تیراه رفت، و تماما افغانان آن کوهسار را پیرو خود کرد، و مردم تیراهی را که باحکومت مغول رابطه داشتند، و بقول درویره بواسطه ایشان مغول در تیراه راه می یافت: آنها را نفی البلد کرد، و تمام کوهسار تیراه را بتصرف خود آورد. در ینوقت بایزید چندین هزار سوار و پیاده را فراهم آورد، و برحوزه ننگرهار یورش برد، و موضع برو را بدست آورد، حکمران مغول کابل محسن خان با قوای خود در مقابل وی برآمد، و بعد از جنگی که در صفحات ننگرهار در تور راغه شنوار نمودند، بایزید کشته گردید، و در اشغرف وی را دفن کردند.^{۱۴}

تاریخ کشته شدن بایزید را بین (۹۹۰-۹۹۴هـ) تخمین کرده میتوانیم، زیرا بقول فانی کشمیری در همان سالیکه اکبر مغولی بکابل رفت، جلال الدین پسر بایزید مقام ریاست قبایل افغانی داشت^{۱۵} و همچنان ابوالفضل در ذیل وقایع (۹۹۴هـ) وقتیکه مقاومت قوای ملی افغان را با قوای مغل شرح میدهد قاید قوای افغان را (جلاله) می داند.^{۱۶} و ازین برمی آید، که بایزید در حدود بعد از (۹۹۰ تا ۹۹۴هـ) از جهان رفته باشد.

گریسون یکی از شرقشناسان فرنگ تصریح میکند که وفات بایزید در (۱۵۸۵ع) بود که مساوی است با (۹۹۳هـ)^{۱۷} و این تعیین سنه صحیح تر بنظر می آید.

باین طور بایزید پیر روشن از فرزندان آزادی طلب افغانست، که عمر خود را برای تحصیل استقلال ملی

گذرانیده، و بعد از او تا يك قرن فرزندان وي اين كانون آزادي خواهي را گرم نگهداشته اند. در صفحات گذشته شرح حال و تاريخچه نهضت بايزيد روشن را که طليعه حرکت فرقه روشانيان است نوشتم، و برخوانندگان محترم پديد آوردم، که چگونه آن مرد آزادي طلب، روح آزادي خواهي را در قبایل پشتونخوا دميد اکنون نوبت آن رسیده، که شرح بقايای اين نهضت ملي را نیز تکميل کنم.

جلال الدين پسر بايزيد:

بعد از بايزيد جلال الدين نام پسرش در سن ۱۴ سالگي بر مسند رياست ملي نشست و اين شخص بدوران سلطنت اکبر شهرت يافت، ومؤرخان دوره مغولي هند، چون ابوالفضل و خافي خان و بداوني وغيره هم وي را (جلاله) مي نويسند وگويند که شاه اکبر او را بدین نام ميخواند.

فاني کشميري اين مرد را چنين مي ستايد:

"بعد از بايزيد، جلال الدين برتري يافت و بغايت مستقل شد، عادل و ضابط بود"^{۱۸} در سال (۹۹۸هـ) وقتیکه اکبر از کابل بهند شد، جلال الدين را که عنوان ريس بزرگ افغاني داشت، بحضرت خود خواند، ولي جلال الدين که عاقبت خود را مي انديشيد، از آن ورطه بدر رفت، و بکوهسار تيراه پناهنده گشت، و قبایل پشتون را که از ستم سيد حامد بخاري تيولدار پشاور بستوه آمده بودند، بدور خود فراهم آورد، و حکمدار مذکور را کشت، درينوقت قواي جلال الدين عبارت بود، از بيست هزار پياده، و پنجهزار سوار، که بر خلاف حکومت ظالم اجنبي بر خاستند^{۱۹} در مقابل اين حرکت آزادي خواهان افغان، شاه اکبر يکي از قوماندانان خونخوار خویش (کنورمان سنگ) را با خواجه شمس الدين خافي و قواي زياد به کوهسار آزاد مردان افغان گماشت، و اين لشکر نيرومند بسال (۹۹۴هـ) مانند طوفان خشم و غضب بر قبایل افغاني فرو ريخت، اما جوانمردان مهمند و غوريه خيل و يوسفزي که با جلال الدين همراه بودند، در کوهسار خيبر پیکار هاي صعبي کردند و لشکريان مغول را مالشي دادند. چون اين سخن بگوش اکبر رسيد، بهم پيچيد، و قوه الظهر شديد و مدهشي را به قيادت زين خان کوهک بصوب پشاور برگماشت، و هنگامه کار زار را گرم داشت.^{۲۰}

اين جنگها پوره تا سال آينده دوام کرد، و بسال (۹۹۵هـ) شاه اکبر بغيظ آمد و تمام مردان جنگي خود را که در مقابل قواي ملي افغان کاري از پيش برده نتوانسته بودند، نکوهش و سرزنش نمود، و لشکر ديگري را هم به ياورى شان گماشت، تا از راه بنگش بر آنها هجوم بردند، و مان سنگ قوماندان ديگر اکبر از جانب بگرام بيامد. اما جلال الدين با هزار سوار و پانزده هزار پياده خود بر آنها تاخت، و بعد از پیکار مردانه يکنيم هزار نفروي در ميدان آزادي طلبي سر دادند و بقواي دشمن نیز تلفات سنگيني را وارد آوردند، بعد از اين گماشتگان دربار اکبر از قبایل افريدي و اورکزي يرعمل گرفته و به بنگش رفتند، و اين حوادث تماماً در سال (۹۹۵هـ) اتفاق افتاد.^{۲۱}

اما دربار مغول بدان چنین تلفات سنگین، نتوانست شور وطنخواهی و حریت پسندی ملت افغان را خاموش گرداند، چنانچه مقارن این احوال، یوسفزیان نیز حرکت نمودند.

جلال الدین چون در سال گذشته با لشکریان مغول مصاف داد، بعد از ختم آن از حوالی خیبر به سوی تیراه رفت، و از آنجا در بین احرار یوسفزی آمد، و در اوایل (۹۹۶هـ) در آنجا مقاومت خود را اندر مقابل قوای مغول تهیه دید، و در صفحات سوات و باجور با لشکریان مغولی در اویخت، و بارها مصاف اراست، و تاختی مردانه نمود، و از این بعد واپس به اراضی تیراه پناهِید.^{۲۲}

از دربار اکبر صادق خان با قوای تازه دم بجنگ تیراگماشته شد، و بالشکری گران بدانسو آمد، و بعد از کوشش زیاد توانست افریدیان و اورکزیان را رام سازد، درین گیر و دار یکی از همراهان دلیر جلال الدین که ملا ابراهیم نامداشت بدست دشمن گرفتار آمد، ولی خود جلال الدین از راه کانی کرم بصوب توران شتافت، و لشکریان تا مدتی با قبایل یوسفزی سرگرم پیکار ماندند (۹۹۶هـ).^{۲۳}

جلال الدین در مدت غیبت موقت خود از فکر ملت غافل نبود، و چهار سال بعد مقاورن سال هزارم هجری از توران به تیراه باز آمد، و قوای افغان را فراهم آورد و بجهاد ملی دست برد، رقیب وی شاه اکبر نیز آمدنش غافل نبود، و در سال (۱۰۰۰هـ) جعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی را بدفع وی گماشت آصف خان سخت کوشید، و بعد از جنگهای صعب و متعدد برخی از اعضای دودمان روشن را بدست آورد، و آن آزادگان کوهسار را بقید اسیر مغول انداخت، و یکی از برادران جلال الدین بنام وحدت علی (واحد علی) نیز درین نبرد گرفتار دست مغولیان گردید.^{۲۴}

آصف خان علاوه بر استعمال قوه قاهره امپراطوری هند، برخی از روسای قبایلی را نیز برخلاف جلال الدین تحریک و تطمیع کرد، که از آن جمله ملک حمزه اکوزی باوی در اویخت. نوبت اول جلال الدین باحمزه که بقوه و تحریک دربار مغل میجنگید، در سرکاوی مصاف داد و فیروز برآمد، و حمزه را عقب نشانند، از آن پس در موضع مینی نیز حمزه را گریختاند، ولی چون قوای مغول به تعداد زیاد به مدد حمزه آمد، شکستی بقوای ملی جلال الدین رسید، و درین جنگ شیخ عمر و خیر الدین برادران نامی جلال الدین را مردم دلازاک در توره بیله کشتند، و مدفن شان همدران جاست، اما نورالدین برادرش که از میدان جنگ بیرون رفته بود از دست برخی از مهمندیان بتحریک مغول مقتول و همدرانجا مدفون گشت ولی خود جلال الدین بکوهسار خود باز پناهِید^{۲۵} و در صدد استمداد لشکر برآمد. شهنشاه اکبر در سال (۱۰۰۱هـ) زین خان کوکه و شیخ فیضی را به سرکوبیش فرستاد، و متعاقب آنها، امرای بزرگ در بارچون راجه بیربل و سعید خان وغیر هم با ده هزار سوار جرار بکوهسار پشتونخواگماشته شدند، و هم لشکر زیادی از هر طرف بمقابل این آزادیخواهان ملی پشتون فراهم آوردند، ولی اکبر شاه با تمام قوای بزرگ شاهنشاهی خویش نتوانست شعله احساسات آزاد افغان را فرونشاند، جنگهای صعبی روی داد، و به گفته مورخان مغول از

جمله چهل و پنجاه هزار سوار یکنفر از دست راد مردان افغان، جان سلامت نبرد، و رکن مهم و مدار مهم کل شاهنشاهی اکبر یعنی راجه بیربل همدین راه سرگذاشت، و درین جنگها مقتول گردید، زین خان کوکه و برخی از امرای مغول که جان سلامت بردند، بسوی اتک گریختند، و دیگر متنهی از آن معرکه بیرون نیامد. چون خبر تباهی لشکر و کشتار عام مغولیان به دربار اکبر رسید، راجه تودرمل، یکی از نزدیکان و معتمدان در بارخود را باین کارگماشت، و وی بمدد قاسم خان کابلی راه کابل را تا یک اندازه کشوده و زین خان کوکه را بکابل باز رسانید^{۲۶} قاسم خان سالی چند، در تصفیة راه کابل و پشاور کوشید، تا که در سال (۱۰۰۴هـ) درگذشت، همدین اوقات قوای ملی افغان بقیادت جلال الدین باز شوریدند، و از دربار اکبر قلیچ خان نامزد شد که با آنها بجنگد، این شخص نیز نتوانست که این جنبش ملی را فرونشاند، و ناکام بکابل برگشت.^{۲۷}

فتح غزنین و کشته شدن جلال الدین:

جلال الدین شخص دلاور و سلحشور و آهنینی بود، که از مادر خود شمسیه لودی درس آزادیخواهی و تجدید عظمت افغانی را در طفلی شنیده بود، با وجود آنکه دربار دهلی، تمام قوای خود را باستیصال وی متوجه داشت، باز هم این مرد دلاور تمام کوهسار پشتونخوا را از خیبر تا تیراه و اراضی جنوب کابل تا غزنین بتصرف خود آورد، حتی در سال (۱۰۰۷هـ) شهر غزنین را نیز از قوای اجنبی بقوه شمشیر گرفت، و آن ناحیت را تحت اقتدار خویش آورد^{۲۸} غزنین تا مدت دو سال مقر ریاست جلال الدین بود، تا که در سال (۱۰۰۹هـ) درباریان اکبر، قوای زبادی را فراهم آوردند، و هفت روز در غزنین با وی جنگ کردند، درین معرکه جلال الدین مردانه می جنگید، و شادمان نام هزاره او را مجروح کرد، بنا بران پیکار غزنه را پدروود گفت، و به کوه رباط پناهیید، شریف خان اتکه حکمران مغول، مراد بیک نامی را به تعاقب او گماشت، و آن شیر مرد مجروح را که سالها در مقابل قشون شاهنشاهی هند، برای آزادی ملی خویش مردانه جنگید، بکشتند^{۲۹} و باینطور قوای ظالم مغول، یک شعله روشن کانون ملیت افغان را خاموش کردند، و کله پرشور آن رادمرد افغان را نزد اکبر بدربار هند فرستادند و کمال الدین برادر دیگر جلال الدین هم پیش ازین در محبس ستم اکبر شاه افتاده، و درانجا جان داده بود.^{۳۰}

احداد ولد عمر شیخ بن بایزید

طوریکه گذشت جلال الدین جانشین و پسر دلیر بایزید، با کار نامه های درخشان ملی در سال (۴۵) دوره اکبری، مقارن (۱۰۰۹هـ) در راه ملیت و آزادی خواهی کشته گردید، ولی آنچنان که دربار مغول تصور میکرد، بکشتن این رادمرد بزرگ، شور آزادی طلبی پشتون فرونشست، و بعد از جلال الدین، احداد عم زاده و داماد وی، این هنگامه را گرم نگهداشت و علم جهاد ملی را در مقابل قوای اجنبی در کوهسار پشتونخوا افراشت احداد روشن نهاد مانند اسلاف غیورش شخص دلاور و جنگجو و آزادی خواهی بود، و طوریکه

فاني کشميري مي نويسد:

مرد بود عادل و ضابط و بر آيين اجداد رفيع المقدارش ثابت ...^{۳۱}

اين شخص در اواخر دوره اکبري و اوایل عصر جهانگیر، در مقابل مظالم استعمار طلبان مغول قد علم کرد، و طوريکه در ذیل اين سطور بنظر ميرسد، در ميدان مدافعت ملي مردانه ايستاد.

احداد در اوایل شاهي جهانگیر به استعداد قوا پرداخت. و قبایل افغاني را بدور خود فراهم آورد و در سال ششم جلوس وي مقارن صفر (۱۰۳۰هـ) معز الملك بخشي را مالش داد، و خود را بکابل رسانيد، و درون شهر بالشکر مغول در آويخت ولي درين جنگ يکي از بزرگان لشکر احداد که (بارکي) نام داشت در گذشت، و قواي جهانگیر توانست بمدد ناد علي ميداني بمدافعت مهاجمين پردازند، بعد ازين جهانگیر قليچ خان را بدفع احداد گماشت.^{۳۲}

در سال دهم دوره جهانگیری مقارن (۱۰۰۴هـ) باز جهان گیر قواي تازه دم خود را بجهنگ احداد فرستاد درين وقت احداد با پيروان خود در چرخي (چرخ موجوده لوگر) تمرکز داشت، جهان گیر شرح اين لشکر کشي را بقلم خود چنين مي نويسد:

" احداد افغان که از دير باز در کوهستان کابل، در مقام سرکشي و فتنه انگيزيست، و بسياري از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند، و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس من است، افواج هميشه بر سر او تعيين بوده اند، رفته رفته شکستهاي خورد، و پريشانها کشيد..."^{۳۳}

باينطور جهانگیر قواي خونخواره خود را بر احداد گماشت، و در جنگي که باوي نمودند، قريب سه هزار مرد از همراهان احداد راکشت، و خود احداد بطرف قندهار رفت، و مرکز قواي احداد بدست لشکريان جهان گیر آمد. بعد ازين در سال (۱۰۲۸هـ) احداد باز قواي خود را بمقابل مغول فراهم آورد، امان الله پسر مهابت خان يکي از قوماندانان بزرگ جهان گیر باوي جنگ کرد درين معرکه نیز قواي احداد آسيب سختي رسيد و بکوهسار خود پناه جست.^{۳۴}

کشته شدن احداد:

در سال (۱۰۳۵هـ) باز احداد قواي ملي را فراهم کرد، و در تيراه بناي مقابلت بالشکر جهاي گیر نهاد ، ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن حکمران جهان گیر در کابل، بمقابل وي برآمد، و احداد را در نواغر (لواغر) که مرکز رياست وي بود حصار ي کرد، در شبی که قشون مغول بر حصار يورش آورد، احداد درين جنگ مردانه مي جنگيد، تا که جان خود را در راه دفاع کوهسار خود داد، ولشکريان جهان گیر سر وي را بريدند، و در سال (۱۰۳۵هـ) ذریعه افتخار خان پسر احمد بيگ خان بدر بار جهان گیر بردند، روزيکه سر اين مجاهد دلير ملي را بدر بار شاهنشاه رسانيدند، جهانگیر سر نيازمندی را بدرگاه خدا سود، و سجدهات شکر ادا کرد، و حکم نواختن شاديانه را نمود زیرا^{۳۵} رقيب آهنين شهنشاه از بين رفته بود.

فاني کشميري درين مورد، حادثهٔ بس رفت آوري را که حاكي از جذبات آزادي خواهي و نفرت افراد پشتون از اسارت است نگار داده و گوید:

"افغانان بعد از وصال احدات عبدالقادر بن احدات را برداشته و بکوه رفتند و لشکر پادشاهي که گمان مسخر شدن قلعه نداشتند، داخل قلعه شدند. دختر احدات که راه گریز نیافته بود، در قلعه مي گردید، يکي از لشکريان آهنگ گرفتن او کرد، دختر چادر چشم افکنده، خود را از دیوار قلعه بزیر افگند و هلاک گشت، مردم همه متحیر شدند...." ۳۶

باینطور احدات روشن نهاد، بعد از نبردهای مردانه در مقابل قوای شهنشاه از جهان رفت، و نام نیک جاویدی را در جهان ملیت و استقلال طلبی در تاریخ ملی گذاشت که مورخان اجانب نیز معترفند، صمصام الدوله گوید:

"شجاعت و بهادری او ناسخ داستان رستم و افراسیاب است، و در عهد جهانگیر آویزش های سخت با عسکر پادشاهي نمود...." ۳۷

عبدالقادر ولد احدات

عبدالقادر ولد احدات از بطن علایی خانم دختر جلال الدین بدینا آمد، و بسال (۱۰۳۵هـ) وقتیکه احدات پدر دلاور و نامدارش در جنگ کشته گردید، عبدالقادر بر مسند ریاست پدر نشست، و امور ریاست قبایل افغانی را بدست گرفت، شاه جهان در اوایل جلوس خود بسال (۱۰۳۷هـ) ظفر خان را بصوبداری کابل فرستاد، تا با عبدالقادر در آویزد. عبدالقادر باقوای ظفر خان مردانه تاخت، و اموال وی را تماماً بدست آورد، و بسی از همراهان ظفر خان را بجزا رسانید. و تنها عایلهٔ ظفرخان ازین معرکه بمشکل بیرون جست، و این نبرد خونین در درهٔ خرمانه مضافات تیراه بوقوع پیوست. ۳۸

بعد ازین وقتیکه کمال الدین افغان در پشاور، بطرفدارای خان جهان لودی برخاست، عبدالقادر هم در اوایل (۱۰۳۹هـ) با کریمداد و محمد زمان عم زادگان احدات، قوای خود را فراهم آورده و در یولم گذر هفت گروهی پشاور، بقوای کمال الدین پیوست و دران حرکت و جنبش ملی دستي داشت، تا که بسال (۱۰۴۴هـ) سعید خان صوبدار کابل، عبدالقادر را بدست آورد، و وی را بدربار شاه جهان برد و بعد از چندی شاه جهان او را نفی البلد کرد و بسال نهم دورهٔ شاه جهان (۱۰۴۶هـ) از جهان درگذشت و در پشاور مدفون است. ۳۹

الله داد پسر جلال الدین

اندر اوقاتیکه احدات عم زادهٔ الله داد بر خلاف قوای مغول میجنگید، الله داد پسر جلال الدین نواسهٔ بایزید نیز بکوهسار خود در رأس دسته جات ملی افغان در معرکه های آزادي خواهي شامل بود، و در سال (۱۰۲۸هـ) پسر و برادرش بچنگ جهانگیر افتاده و در قلعهٔ گوالیار محبوس شدند، بعد ازین الله داد نیز

بدست و بحضور جهان گیر برده شد^{۴۱} و مدتها در هند نفي البلد بود تا که در عصر شاه جهان درد کن به منصب چهار هزاري و خطاب رشید خاني مقرر، و در سال (۱۰۵۸هـ) بدار دیگر شتافت. صمصام الدوله گوید:

" الله داد شخصي بود دلاور و بامروت و نیکو فکر و راست، و در تهذیب اخلاق بی همتا، و هیچ صوبداري بدون مشورت او کار نمی‌کرد، و همه مردم فدوي او بودند" اخیراً شاه جهان از نفوذ وي در دکن ترسید، و بعد از وفات در شمس آباد ناندير در باغ خود مدفون گشت.^{۴۱}

کریمداد پسر جلال الدین

سال (۱۰۴۷هـ) بود که کریمداد پسر جلال الدین از سفر بلخ و صفحات شمال هندوکش برگشت، و قبایل نغر (هشت نگر) را در حدود نوحانی گرد آورد، و خواست به تیراه رود، و ملک تور اورکزي و شاه بیگ افریدی را که بطور فداری شاه جهان میکوشیدند از بین بردارد.

سعید خان صوبدار کابل از پشاور پانزده هزار سوار را با دو هزار نفر دیگر بقیادت یعقوب کشمیری بمقابلش گماشت، این لشکر داخل حدود نغر گردید، و به کشتار بیگناهان و تخریب اماکن پرداخت، و به بینگان و اراذل پول زیاد داد، تا کریمداد را دستگیر کنند. یعقوب باین کار مؤفق بر آمد، و کریمداد را بدست آورده، نزد سعید خان به پشاور فروستاد و این مرد دلیر که چراغ دودمان روشن بود در رمضان (۱۰۴۷هـ) بامر شاه جهان در پشاور مقتول گشت.^{۴۲}

هادیداد خان

پسر جلال الدین است، بعد از آنکه خانواده وي همه در هند نفي کردید، وي در فضاي خود بود، و براي آنکه برخلاف شهر یار شاه جهان حرکتی نکند، از طرف این پادشاه به وي منصبی داده میشد، در سال (۱۰۵۹هـ) به رتبه دو هزاري و ضبط صوبه تلنگیانه گماشته گردید. و در اغلب جنگها با شهزادگان و رزندان شاه جهان ازینجهت همراه بود، که حرکات وي زیر نظر اشخاص معتمد باشد. در سال (۱۰۶۰هـ) وفات یافت، و در باندیا هند دفن گردید، وي سي پسر داشت که عبدالرحیم نامي از آنها مدتها کردار بود، و بعد از وفات هادیداد، الهام داد برادر زاده اش از طرف پادشاه به خلافت این دودمان شناخته شد^{۴۳}.

الهام داد

پسر دوم رشیدخان الله داد است که بعد از وفات پدر از طرف شاه جهان در فضاي خود بمنصب بزرگ در هند جنوبی مقرر گردید، و بسبب شجاعت و مردانگی باز بمنصب سه هزاري و خطاب رشید خان رسید و به بنگاله رفت، و پس از آن فوجدار کامروب و چندی هم در ادیسه صوبدار (حکمران) بود، از آنجا در سال (۱۰۵۶هـ) پس بدکن فرستاده شد، و فوجدار ناندير گردید، و در آنجا از جهان گذشت^{۴۴}.

برادر بزرگ اسدالله نیز مناصب بزرگی داشت، ولی در سیاست در بار مغولی همواره افراد این دودمان را متفرق نگاه میداشت، و در يك جا هم زیاده‌تر آنها را نمی‌گذاشت، تا مانند اجداد خویش مصدر کاری نشوند.

میرزا خان

میرزا خان پسر نورالدین از مشاهیر رجال این دودمان است که شاعر نامور زبان پشتو بود، و دیوان شعر هم از وی یادگار است، وی شخصی بود عالم و ادیب و سلحشور. که در اغلب معارك آزادی طلبی دودمان خود شرکت داشت. و اخیراً به تصریح دولت شاعر معاصرش در سال (۱۰۴۰هـ) در جنگ دکن کشته گردید⁴⁵ و ظاهراً این افغان نامدار در مصافهائی که خان جهان لودی معروف بر خلاف شاه جهان در دکن داد، به تقاضای حمیت افغانی اشتراك جست، و جان خود را اندران راه داد.

این بود گزارش مختصر دودمان بایزید روشن و رجال مشهور این خانواده که مدت يك قرن در صفحات پشتونخوا و هند مصدر کار نامه های بزرگی شدند، و کانون آزادی خواهی را درین کهسار گرم داشتند، افراد این دودمان تا حوالی (۱۰۶۰هـ) هم شهرت خوبی داشتند، و شاهان گورگانی دهلی با وجود نفی شان در صفحات هند از مراقبت آنها فارغ نبودند، تا که بوطن باز نیایند، و هنگامه جنگ آزادی رانیارایند.

اینک شجره دودمان روشن را مفصلاً بخوانید:

این شجره از دبستان مذاهب و تذکره الابرار، و دیوان قلمی دولت و منتخب التواریخ و مخزن درویره، و مآثر الامراء و منتخب اللباب و یاد شاه نامه، و تزک جهانگیر و عمل صالح و اقبال نامه تکمیل شده است:

دودمان مشهور بایزید روشن

عبدالله قندهاری اورمؤ

(ازبطن بنین بنت محمد امین)

بایزید روشن

(ازبطن شمسی لودی)

خیرالدین شیخ عمر کمال خاتون جلال الدین وحدت علی

نورالدین کمالالدین میرزاخان پیرداد احداد محمد زمان قادر داد

از بطن علایبی علایبی خانم هادیداد الهداد میا داد کریمداد
عبدالقادر صاحبداد الهام داد اسدالله خلو خان عبدالرحیم
عبدالواحد

خان جهان لودی

"در گذشته تاریخچه مختصری از نهضت های آزادیخواهان افغان نگاشتم، و در آن صفحات من ماثر پیر روشن و احفاد او را درین راه شرح دادم و صفحات آینده این سلسله را تکمیل خواهم نمود. اینک امبار نوبت آن رسیده، که به شرح حال یکی از قهرمانان دیگر این نهضت های ملی عینی (خان جهان لودی) پردازم:"

یکی از مشاهیر رجالیکه در دوره گورگانی هند، قد علم نمود، و به اعاده سطوت شاهنشاهی گذشته افغانی کوشید، و متأسفانه ناکام گردیده، و جان خود را درین راه نهاد، خان جهان لودی است این شخص از بقایای همان لودیان غیورست، که در عصر سلطان محمود، شهنشاه غزنوی و پدرش، کارهای مهمی را در سیاست هند، و کوهسار افغانستان نمودند و چندین نفر آنها شاهی کردند، و بعد از آن هم شاهنشاهان لودی در هند با کمال شوکت سلطنت راندند، و بالاخره در معرکه مشهور پانی پت، مشعل فروزان شاهنشاهی لودی در هند خاموش گردید. و روز جمعه ۸ رجب (۹۹۳هـ) درحالیکه شهنشاه آخرین لودی سلطان ابراهیم علیه الرحمه مطابق به عنعنات افغانی سر خود را هم درین راه نهاد، و شهادت یافته بود و در حدود پنجاه هزار نفر افغان هم درین معرکه با شهنشاه خود سربازی نموده بودند، ستاره آخرین دودمان لودی و شاهنشاهی افغانی، چشمک های واپسین خود را در سمای هند زده و افول نمود.

ولی بایستی گفت: که افغانان هند بعد از تسلط بابر و اولادش عظمت کهن خود را فراموش نکردند، و از یکطرف سلاله سور بها باز دران سر زمین کامرانی کرد، و از سوی دیگر رجال نامور پشتون در هر طرف به اعاده مجدد دیرین خود کوشیدند، و یکی از آنها خان جهان لودی است، که در سطور ذیل معرفی می شود:

نام وی پیرا خان ولد دولت خان مسند عالی، ولد عمر خان پسر شیرخان فرزند ملک احمد لودی است، که اجداد وی در عصر شاهنشاهی لودیان، در هند جنوبی حکمرانی داشته، و پدرش دولت خان در دربار اکبر منزلی رفیع داشت، و در محاربات گجرات و سند دلاوری نشان داد، و بعد از آن در دکن با شهزاده دانیال، بحیث مشاور مقرر گردید (۱۰۰۹هـ) و خطاب مسند عالی یافت، و بعمر ۵۲ سالگی در ۲۸ شعبان (۱۰۱۰هـ) از جهان گذشت، و پسرش پیرا خان یا پیر خان با شهزاده دانیال محشور بود، جهانگیر بعد از جلوس خود وی را از برهانپور طلبید و بخطاب صلابت خان به منصب دو هزاری ترفیع داد، و در سفر کابل هم با جهانگیر همراه بود.

چون جهانگیر از کابل بلاهور رفت، پیراخان را بمنصب پنج هزاری و خطاب (خان جهان) ترقی داد، و در سال (۱۰۱۹هـ) به نظم امور دکن فرستاد، و در (۱۰۲۱هـ) به حکمرانی برار مقرر کرد^{۴۵} و از بزرگترین رجال دربار جهانگیر، بشمار آمد، که شهزاده خرم و آصف خان وزیر اعظم بروی رشک بردند، و در صدد استیصال وی برآمدند، خان جهان شخصی هوشیار و دلاوری بود، وی بسی از رجال نامدار افغان را از هر طرف بدور خود گرد آورد، و آنها را پروراند، و در مقابل شهزاده خرم که داوطلب شاهی بود، شهزاده پرویز فرزند دیگر جهانگیر را تقویت کرد، و بدینصورت خواست نفوذ افغان را در مقابل رقیب خود، زیاد گرداند، ولی درینوقت که هنوز این مرد دانشمند و دلاور نقشه خود را تکمیل نکرده بود، در سال (۱۰۳۷هـ) اولاً پرویز، و متعاقباً جهانگیر از دنیا رفت، و شهزاده خرم رقیب خان جهان بنام شاه جهان جانشین وی گردید. شاه جهان بتحرک آصف خان، که هر دو از ابتداء مخالف خان جهان بودند، در صدد استیصال وی برآمد، اولاً وی را از برهانپور، به حکمرانی مالوه تبدیل کرد، و پس از آن بجنگ سرکشان گماشت، و از انجابه دربار خواسته شد، ولی خان جهان که بزرگترین مناصب هفت هزاری و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه داشت.^{۴۶} و حکمران چهارم صوبه جنوبی هند بود، باین حرکات در بارمی فهمید، و خواست برای بسر رسانیدن نقشه اعاده سطوت افغانی، خود را بجایی بکشد، که کاری کرده بتواند.

وی شخصی دلاور، و راستگویی صریح العملی بود، نفوذ و شوکتی که داشت، شاه و همراهانش را تحت الشعاع قرار داد، و طوریکه خافی خان در منتخب اللباب گوید: بصورت آشکارا، با دو هزار سوار، و چندین فیل، و دوازده نفر فرزندان خود، با طبل و نقاره از آگره برآمد، و علناً برخلاف امپراطور مغل، ایستادگی نمود (۲۶ صفر ۱۰۳۹هـ)

شاه جهان بیست نفر از منصب داران بزرگ خود را با بیست هزار نفر لشکر، به تعاقب خان جهان گماشت، و موقعیکه همراهان وی از دریای چمبل میگذشتند قوای شاه جهان برایشان تاخت و جنگی سخت واقع شد، همراهان خان جهان باوجودیکه کم بودند، بایست هزار مرد جنگی مقاومت شایانی نمودند، و درین جنگ عظمت خان، و حسین خان پسران خان جهان و بعد از ختم پیکار، خان جهان با همراهان خود از دریا گذشت، و به احمد نگر رسید، و در دولت آباد قیام فرمود.

چون عساکر شاه جهان نتوانستند، که در مقابل این راد مرد غیور، مصدر کاری شوند، بنا بران شاه جهان مجبور گردید، و یکم ربیع الاخر (۱۰۳۹هـ) با قوای سنگینی به مقابلهت وی برآمد، و از طرف دیگر مرهته ها را برخلاف وی تحریک کرد، خان جهان با قوای محدود خود که از دو هزار نفر متجاوز نبود، خصم خود را از هر دو طرف پس راند، و در را جوری با قوای شاه جهان مقابلهت های مردانه یی کرد.

چون این راد مرد افغان با آمال مبرم اعاده شوکت گذشته افغانی این، طورگیر آمد، تمام اشخاص نامور، و دلاوران افغانیکه نیات نیک ملی وی را میدانستند خود را به نزد او رسانیدند، که از آن جمله ایمل خان، و

بهادر خان و سکندر دوتانی، و بهلول میانه بطرفداری خان جهان، از قوای شاه جهان جدا گردیده، و در میدان قتال مردانگی ها کردند^{۴۷}

یکی از همراهان دلاور خان جهان، درین گرو دار، دریا خان روهیلۀ افغان بود، که منصب چهار هزاره داشت، و در برهانپور از قوای شاه جهان خود را کشید، و به خان جهان پیوست، این افغان دلاور در تمام جنگها ابراز لیاقت نمود، ولی اخیراً در ۱۷ جمادی الثانی (۱۰۴۰هـ) در جنگی که بالشکر شاه کرد، جان داد^{۴۸} و به اینصورت یکی از همراهان صمیمی و رکن مهم قوای خان جهان کم گردید، و صدمۀ سختی بقوای افغانی رسید. درین جنگها خان جهان بهترین جنگاوران خود را از دست داد، و قوای وی هم روبکمی نهاد، بنابراین خواست، که خود را بطرف سرحد غربی هند برساند و در بین اقوام خود در آید، ولی درجنگ بهاندیر تمام همراهانیکه با وی بودند سر دادند، و اخیراً در صفحات کالنجرتنها با (۲۰) نفر ماند، و در جنگ آخرینی که با قوای شاه جهان نمود، بقول خافی خان مؤرخ:

"چون شیر تیر خورده غرش کنان به نبرد رستمانه پرداخت" و آخرین شخص افغان، تا دم واپسین در مقابل قوای مغل ایستادگی کرد، و همه سر خود را بر مقصد بزرگ خود نهادند.

دو شنبه غرۀ رجب (۱۰۴۰هـ) بود، که این رادمرد بزرگ و دلاورجان داد، و هشتم ماه مذکور، سرهای نبرد آزمایان دلاور افغان را، برسر نیزه ها در شاه جهان آباد گشتاندند^{۴۹} ولی:

سرکشته برنیزه میزد نفس که معراج مردان همین است وبس

باین طور نهضت مهم خان جهان لودی، که مظهر استعداد خارق العاده افغانی بود ختم گردید، و در خلال جنگهایی که این شخص دلیر باقشون امپراطوری نمود، ذریعه مکاتیب جمعی از ازاد دیخواهان افغان را در کوهسار پشاور و تیراه نیز تحریک نمود، که از انجمله کمال الدین مشهو و عبدالقادر روشانی، در صفحات سرحدات غربی هند بر خاستند، و مصدر نهضت ها و کارنامه های عظیم جنگی شدند.

خان جهان لودی که از مشاهیر رجال حربی افغان است، در دنیای افغانیت مآثر علمی نیز دارد! در بار این رجل نامور همواره مجمع دانشمندان افغان بود، و مورخان را نوازش میداد، و علماء را یاوری می نمود چنانچه یکی از مؤرخان افغان نعمت الله پسر خواجه حبیب الله هروی در حدود سال هزارم هجری در هند بمحضر این رادمرد بزرگ رسید و بامر وی در سال ۱۰۱۸هـ تاریخ رجال و انساب پشتون را نوشت که به "مخزن افغانی" معروف است، خان جهان لودی برای تحقیق حوادث و وقایع تاریخی و شرح انساب پشتون هیبت خان کاکر و غیره ملا زمان خود را به افغانستان فرستاد، و این وفد تحقیقی علمی بعد از سیر و گردش کوهسار و به دست آوردن معلومات کافی بهند برگشت، و معلومات خود را به نعمت الله هروی داد، تا در "مخزن افغانی" آنرا فراهم آورد.

درین کتاب انساب پشتون و شرح حال شاهان افغانی و نیز بزرگان روحانی این ملت نوشته شده، و از

مأخذ خوب تاريخ افغان است. که پروفيسور دورن مستشرق فرنگ، آنرا در سال ۱۸۳۶ بانگليسي ترجمه کرد و از لندن منتشر نمود.

باينصورت پهلوان داستان ما، تنها مرد جنگي و نبرد آزمايي نبود، بلکه به علم و دانش شوقي داشت و دانشمندان را مي پرورانيد، و به پديد آوردن آثار علمي نيز ميکوشيد.

شهر نوکابل - ۳ قوس ۱۳۲۸

حواشي:

۱. تذکره الابرار والاشرار، ص ۱۳۳.
۲. اخوند درويزه در تذکره الابرار والاشرار خود نامهاي بسي از رجال روحاني ولي آزادي خواه اين دوره را مي برد.
۳. مخزن اسلام پشتو ودبستان مذاهب ص ۲۴۷.
۴. مجله کاوه برلين ج ۹ ص ۹.
۵. بقول مآثر الامراء، ج ۲ ص ۱۴۳. بهمين يابين
۶. دبستان مذاهب ص ۲۵۱
۷. ديوان قلمي دولت شاگرد بايزيد، مخطوط قديم ص ۳
۸. مآثر الامراء ج ۲ ص ۲۴۳
۹. دبستان مذاهب، ص ۲۵۱
۱۰. دبستان مذاهب ص ۲۵۳.
۱۱. حيات افغاني ص ۱۵۶.
۱۲. تذکره الابرار، ص ۱۵۵.
۱۳. مخزن اسلام، ص ۴۲۳.
۱۴. مخزن اسلام، ص ۴۲۳.
۱۵. اخوند درويزه بضرب سکه شان اشارت مي نمايد.
۱۶. دبستان ص ۲۵۲.
۱۷. تذکره الابرار، ص ۱۴۰، ۱۵۵. مخزن قلمي ص ۳۸۶.
۱۸. دبستان، ص ۲۵۲.
۱۹. اکبرنامه، ج ۳ ص ۵۱۳.
۲۰. لنگوستک سروري آف انديا، ج ۱۰ ص ۱۰.
۲۱. دبستان ص ۲۵۲.
۲۲. منتخب التواريخ ج ۳ ص ۳۵۴.
۲۳. اکبرنامه ج ۳ ص ۵۱۴. مآثر الامراء، ج ۲ ص ۲۴۵ - منتخب التواريخ ج ۳ ص ۳۴۹.
۲۴. اکبرنامه ج ۳ ص ۵۲۰ - ۵۲۱.
۲۵. اکبرنامه، ج ۳، ص ۵۲۶.
۲۶. اکبرنامه، ج ۳ ص ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳.
۲۷. دبستان ص ۲۵۲ - فرشته ص ۲۶۹ منتخب التواريخ، ص ۳۸۸.
۲۸. تذکره الابرار ص ۱۵۰ - ۱۵۸.
۲۹. منتخب اللباب ج ۱ ص ۱۹۰ - ۱۹۳. طبقات اکبري ج ۲ ص ۳۹۸ - تاريخ هند ولافوز ص ۱۳۶.
۳۰. اکبرنامه، ج ۳ ص ۷۰۰ - ۲۰۳۲.
۳۱. دبستان ص ۲۵۲.

۳۲. اکبرنامه ج ۳ ص ۷۷۶. دابستان ص ۲۵۲.
۳۳. تذکره الابرار، ص ۱۵۸.
۳۴. دبستان ص ۲۵۲.
۳۵. ترک جهانگیر، ص ۹۷ ج ۱ - اقبال نامه ص ۵۳.
۳۶. ترک جهانگیر، ص ۱۵۳.
۳۷. ترک جهانگیر ص ۲۸۰ ج ۲.
۳۸. ترک جهانگیر، ص ۴۱۰ ج ۲ - منتخب اللباب ص ۳۵۸.
۳۹. دابستان ص ۲۵۲.
۴۰. مآثر الامراء ج ۲ ص ۲۴۶.
۴۱. دبستان ص ۲۵۳ - پادشاه نامه ج ۱ ص ۱۹۰.
۴۲. پادشاه نامه ج ۱ ص ۳۱۲ - عمل صالح ج ۱ ص ۳۷۹ - ۲۹۳.
۴۳. ترک جهانگیر ص ۲۹۰ ج ۲.
۴۴. دبستان ص ۲۵۳ - دیوان قلمي دولت ص ۲۲ - مآثر الامراء ج ۲ ص ۲۴۷.
۴۵. پادشاه نامه ج ۲ ص ۴ - عمل صالح ج ۲ ص ۲۶۷.
۴۶. مآثر الامراء ج ۳ ص ۹۴۳.
۴۷. مآثر الامراء ج ۲ ص ۳۰۳ - ۳۰۵.
۴۸. دبستان ص ۲۵۳ - دیوان قلمي دولت ص ۲۲ پادشاه نامه ج ۱ ص ۶۷ - ۳۰۹.
۴۹. مخزن افغاني قلمي نگارش نعمت الله هروي بامر خان جهان لودي.
۵۰. پادشاه نامه ج ۱ ص ۲۹۳.
۵۱. پادشاه نامه ج ۱ - عمل صالح ج ۱ ص ۳۶۵.
۵۲. عمل صالح ج ۱ ص ۴۰۱ - پادشاه نامه ج ۱ ص ۲۹۶.
- از پادشاه نامه و عمل صالح و منتخب اللباب و کتاب خان جهان لودي تالیف مرحوم اکبر شاه خان نجیب آبادی مؤرخ دانشمند هند اقتباس شد.